

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: Ben Rhodes \* نیویورک تایمز  
برگردان: بیژن انصاری  
۰۹ دسمبر ۲۰۲۳

## هنری کیسینجر: یک سالوس



هنری کیسینجر که روز چهارشنبه ۲۹ نومبر درگذشت، نمودار تضادی بود در روایتی که ابرقدرت امریکا از یک سو به جهانیان ارائه می‌داد و از سویی خود به نحوی دیگر عمل می‌کرد. گاه فرصت‌طلبانه و گاه واکنش‌گرایانه. او در اجرای سیاست خارجی اعمال زور، تهي از هر گونه ملاحظات انسانی بود. برای او امریکا نمونه یک کشور خالی از عیب و نقص بر فراز قله‌ها نبود. هیچ‌گاه احساس نمی‌کرد این سخن بی‌ربطی باشد که: "عقاید می‌آیند و می‌روند ولی قدرت پایدار می‌ماند". کیسینجر از ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۷ خود را در منصب یکی از قدرتمندترین کارگزاران تاریخ جای داد. زمانی او تنها فردی بود که همزمان پست مشاوره امنیت ملی و وزارت امور خارجه را به عهده داشت. دو کار کاملاً متفاوت که او را مسؤول شکل دادن و اجرای سیاست خارجی امریکا می‌کرد.

اگرچه اصالت المانی و یهودی بودن او زمانی که با انگلیسی لهجه‌دارش درمی‌آمیخت، او را از بقیه متمایز می‌کرد اما با سهولتی که او اعمال قدرت می‌کرد، الهامبخش یک سازمان امنیت ملی امریکا شد که به سرعت رشد کرد و شتاب گرفت، مانند یک ارگانیزم که موجودیت خود را با بزرگتر کردن خود حفظ می‌کند.

سی سال پس از آن‌که کیسینجر بازنشسته شد و به بخش خصوصی رفت، من در اداره امنیت ملی بزرگتری در دوره بعد از جنگ سرد و ۱۱ سپتمبر خدمت می‌کردم. در سمت معاونت مشاور امنیت ملی، مسؤول نگارش نطق‌ها و ارتباطات بودم و در این سمت بیشتر در زمینه روایتی که امریکا ارائه می‌کرد (نه این‌که به آن عمل کند)، فعالیت داشتم. در کاخ سفید، شما در رأس بزرگترین مرکز قدرت نظامی و اقتصادی جهان هستید و در عین حال، خود را محق به داشتن این حقوق رادیکال می‌دانید که: "ما معتقدیم و مسلم است که همهٔ ابناء بشر با هم برابر هستند."

ولی من به کرات با تضادی که در رهبری امریکا وجود داشت، مواجه می‌شدم؛ این‌که دولت ما دولت‌های خودکامه را مسلح می‌کند و در همان حال، گفتارش طوری است که به مذاق آنهایی که تلاش در سرنگونی آنان دارند، خوش آید؛ یا این‌که کشور ما قوانین و مقررات جنگ، راه حل مشکلات ناشی از آن و مبادلات اقتصادی را وضع کرده است و بر اجرای آن نظارت می‌کند، در عین این‌که اصرار دارد که هر گاه به صلاح نباشد، امریکا از پیروی از آن قوانین معاف گردد!

کیسینجر با اجرای این دینامیک مشکلی نداشت، برای او اعتبار در این بود که چگونه عمل کنی، نه به آن‌چه اعتقاد داری، حتی اگر در مواقعی این اعمال با مفهوم حقوق بشری امریکا و مقررات و قوانین بین‌المللی منافات داشته باشد. او کمک کرد که جنگ در ویتنام ادامه و به کامبوج و لائوس گسترش یابد، جایی که امریکا در آن بیش از تمام بمب‌هائی که در جنگ جهانی دوم در المان و جاپان انداخته بود، بر آنجا فرود آورد که منجر به کشتار بی رویه ساکنان آن شد. و تمام آن اعمال، کوچکترین کمکی به خاتمه دادن به جنگ نکرد. اما نشان داد که امریکا برای اظهار ناخشنودی خود از باختن جنگ، تا چه اندازه پیش‌روی می‌کند.

مضحک این است که این وقایع در دوره‌ای به اوج خود رسید که جنگ سرد در نهایت خود بود، جنگی که به طور مشخص در خصوص ایدئولوژی بود. آقای کیسینجر از جانب دنیای آزاد، از کمپین‌های نسل‌کشی حمایت کرد - پاکستان در مقابل بنگله دیشی‌ها و اندونزی در مقابل اهالی تیمور شرقی. در چیلی متهم به کمک کردن به زمینه‌سازی برای کودتائی بود که منجر به قتل سالوادور آلنده، رئیس‌جمهور چپ‌گرای چیلی شد و همزمان دوره وحشتناکی از حکومت دیکتاتوری را بر پا داشت. تنها دفاع این است که آقای کیسینجر مسلکی را ارائه کرد که در آن هدف وسیله را توجیه می‌کرد (شکست اتحاد جماهیر شوروی و انقلاب‌های کمونیستی). اما برای قشر بزرگی از جهان، این طرز فکر حاوی پیامی بود که امریکا به جناح حاشیه‌ئی خود می‌رساند که ما حامی دموکراسی برای خودمان هستیم نه برای آنان. کیسینجر کمی قبل از پیروزی سالوادور آلنده گفته بود که مسائل بزرگتر از آن است که مردم چیلی را برای رأی دادن به حال خود بگذاریم. آیا این همه می‌ارزید؟ کیسینجر مفتون کسب این اعتبار بود که امریکا باید کاری کند که آنهایی که خواسته‌های ما را در شکل دادن به تصمیمات‌شان در آینده مانع می‌شوند، بهائی بپردازند. به دشواری می‌توان گفت که بمباران لائوس، کودتای چیلی یا کشتار در پاکستان شرقی (بنگله دیش)، کمکی به پایان یافتن جنگ سرد کرده باشد، اما نگاه غیرعاطفی کیسینجر به اوضاع جهان به او این امکان را داد که بر اساس خواسته‌های طبقه خاصی از امریکا، به نتایج مهمی در رابطه با دولت‌های خودکامه برسد. همزیستی مسالمت‌آمیز با اتحاد جماهیر شوروی، از شتاب تسلیحاتی کاست و نزدیکی با چین، اختلاف چین و شوروی را عمیق‌تر کرد و جمهوری چین را در نظام جهانی گنجانید و پیش‌درآمدی برای اصلاحات چین گردید که متعاقب آن صدها میلیون از مردم چین از فقر نجات یافتند. این حقیقت که

اصلاحات چین در زمان رهبری دنگ شیائوپینگ بود که هم او دستور قتل عام میدان تیان‌آن‌من را صادر کرده بود، گویای میراث مبهم کیسینجر است. از یک طرف، نزدیکی چین با آمریکا به پایان یافتن جنگ سرد انجامید و به زندگی مردم چین بهبود بخشید و از طرف دیگر، حزب کمونیست چین به مهم‌ترین حریف ژئوپولیتیکی آمریکا و پیش‌تاز سیاست خودمختاری در سیاست جهانی تبدیل شد و به تبع آن، میلیون‌ها اویغور را در اردوگاه‌های کار اجباری اسکان داد و تهدید به حمله به تایوان را در برنامه خود گنجانده، که هیچ‌یک از این مشکلات با دیپلماسی کیسینجر حل نشد.

نیمی از عمر کیسینجر پس از خاتمه یافتن خدمتش در دولت گذشت. او در خیل متصدیان سابق دولتی از هر دو حزب که مشاغل سودآوری را با تأسیس شرکت‌های مشاورتی در تجارت جهانی ایجاد کرده بودند، درخشید. تا چندین دهه میهمان برجسته انجمن‌های سیاست‌مداران و سرمایه‌داران بود و قادر شد یک چهارچوب فکری ارائه کند که چرا عده‌ای می‌توانند و محق هستند که در رأس قدرت بمانند. کتب متعددی تألیف کرد که در اکثر آنها خود را به عنوان الهام‌بخش مسائل بین‌المللی قلمداد کرده بود و بدین وسیله به شهرت خود صیقل بخشید. به هر حال، تاریخ توسط افرادی چون کیسینجر نگاشته می‌شود، نه توسط مردمی که قربانی بمباران‌های ابرقدرت‌ها هستند و یا کودکان لائوس که هنوز با بمب‌های منفجر نشده‌ای که در سراسر کشورشان ریخته شده، کشته می‌شوند.

این بمب‌های منفجر نشده را می‌توانید نتیجه یک تراژدی غیرقابل انکار در اداره امور جهانی تلقی کنید. از نقطه نظر ستراتیژیک، آقای کیسینجر می‌دانست که بودن در مقام ابرقدرتی، در خود ضریب مبهمی از اشتباه دارد که به مرور در تاریخ بخشوده می‌گردد.

درست چند دهه پس از جنگ ویتنام، همان ممالکی که آنها را بمباران می‌کردیم، به دنبال توسعه اقتصادی با آمریکا بودند. بنگله دیش و تیمور شرقی اکنون کشورهای مستقلی هستند که از کمک‌های آمریکا برخوردارند. چیلی توسط یک سوسیالیست متولد دهه هشتاد اداره می‌شود که وزیر دفاعش نواسه آئنده است. ابرقدرت‌ها هر کاری را که بخواهند می‌کنند و چرخ‌های تاریخ می‌گردد.

محل و زمانی که در آن متولد می‌شوید، تعیین‌کننده سرنوشت شما در آینده است که آیا خرد می‌شوید یا ترقی می‌کنید. اما آن دیدگاه جهانی، بدبینی – یا واقع‌گرایی – را با خرد اشتباه می‌گیرد. این که کلاً داستان درباره چه چیزی باشد اهمیت دارد. در نهایت، دیوار برلین فرود آمد، نه به خاطر حرکت مهره‌های شطرنج روی صحنه بازی بزرگ، بلکه به این دلیل که مردم شرق خواستند مانند غربی‌ها زندگی کنند.

اقتصاد و فرهنگ عامه و جنبش‌های اجتماعی مهم بوده است اما با وجود تمام نقصان‌ها ما سیستم بهتری داشته‌ایم. مضحک است که قسمتی از جذابیت کیسینجر ناشی از این حقیقت بود که داستان زندگی او منحصرراً آمریکائی بود، خانواده‌اش در زمانی که آلمان نازی در قدرت بود و هیتلر طرح شیطانی خود را عملی می‌کرد، از چرخ تاریخ قسر در رفتند.

کیسینجر بعدها در لباس ارتش آمریکا به آلمان بازگشت و یک اردوگاه کار اجباری را نیز آزاد کرد. این تجربه در ذهن او به ایدئولوژی رهائی‌بخشی که در قدرت یک کشور نهفته است، قوت بخشید اما در او هیچ حس همدردی‌ای با ضعفا ایجاد نکرد و او را به این‌که قدرت امریکای ابرقدرت را در چهارچوب قوانین وفاداری به ارزش‌های انسانی که در نظام رهبری آینده آمریکا برای جلوگیری از جنگ دیگری نوشته شده بود، لحاظ کند، وسوسه نکرد.

اعتبار تنها در این نیست که دشمن خودتان را تنبیه کنید برای این‌که پیمانی به دیگران برسانید، بلکه در این است که شما آن‌چنان باشید که می‌نمائید.

هیچ‌کس نمی‌تواند در فقدان روابط انسانی، در میان مردم به کمال دولتی ایمان بیاورد.

اما امریکا بهای گزافی برای این دورویی و ریا پرداخت کرده، اگرچه به دشواری بتوان آن را با نتایج یک جنگ یا مصالحه قضاوت کرد.

در طول دهه‌ها گفت‌وگوها باعث شده است که بسیاری از مردم که می‌توانند انگشت بر روی نقاطی بگذارند که مفهوم دموکراسی را به امری پوچ تبدیل کرده، آن را تنها وسیله‌ای برای توسعه منافع امریکا قلمداد کنند.

همین‌طور اصرار ما به ایجاد یک نظم جهانی، از سوی قدرت‌های دیگر که انگشت اشاره خود را به سمت گناهان امریکا می‌گیرند تا گناهان خود را توجیه کنند، نادیده گرفته شده است.

اکنون تاریخ ۳۶۰ درجه چرخیده است و در تمام جهان ظهور یک نوع دیکتاتوری و ناسیونالیسم قومی را مشاهده می‌کنیم. شدیدترین و حادثترین آنها در جنگ روسیه با اوکراین به چشم می‌خورد. در غزه امریکا با حمایت از عملیات نظامی اسرائیل در کشتار بی‌رویه مردم عادی، بار دیگر به جهانیان نشان می‌دهد که ما در پذیرش قوانین بین‌المللی و هنجار عمومی، بر اساس خواسته‌های خود عمل می‌کنیم.

در همین حین در کشور خودمان می‌بینیم که دموکراسی تابع قدرت گروه مشخصی از حزب جمهوری‌خواه شده است. اینجاست که بدبینی بر ما حاکم می‌شود چرا که وقتی آمال والاتری و یا توجیهی برای اعمال ما وجود نداشته باشد، سیاست و ژئوپولیتیک یک بازی با نتیجه صفر است. در چنین دنیایی قدرت حاکم است. و البته تمام این‌ها را نمی‌توان به گردن کیسینجر انداخت.

او به طرق مختلف همان‌قدر زائیده نظام امنیتی امریکا بود که مؤلف آن نیز بود اما این خود روایتی محتاطانه است. هر قدر که ما نقصان داشته باشیم، امریکا به این گفت‌وگوها نیاز دارد و آن چیزی است که یک دموکراسی چندملیتی و چندزادی را در داخل خود نگاه داشته و ما را از شوروی و چین مجزا می‌کند.

گفت‌وگوها این است که کودکی در لائوس، از نظر کرامت و ارزش انسانی با کودکان ما برابر باشد و مردم چیلی همان حقی را برای تصمیم گرفتن در مورد نوع حکومت خود داشته باشند که ما داریم. برای امریکا این بخشی از امنیت ملی‌اش محسوب می‌شود و فراموش کردن آن مخاطره‌انگیز است.

\*\*\*\*\*

نویسنده: بن رادز **Ben Rhodes** ، معاون سابق مشاور امنیت ملی امریکا

منبع: نیویورک تایمز